

درس خارج اصول آیت‌الله اراکی «جلسه 55» سال تحصیلی 99_98

نکته ششم: نقد بر تقسیم ثلاثی شیخ؛

مرحوم شیخ مبنای تقسیم را بر تقسیم ثلاثی قطع، ظن و شک قرار دادند. لکن ما مبنایی برای این تقسیم ثلاثی نمی‌شناسیم و توضیحی که خواهیم داد روشن خواهد شد که این تقسیم ثلاثی در مباحث ما ذی‌اثر نیست.

مقدمه:

آغاز کار مکلف این است که التفات به وجود خالق پیدا می‌کند و معمولاً انسانی که التفات به وجود خالق پیدا نکند نداریم، و عقل هر عاقلی لااقل احتمال وجود خالق را می‌دهد در نتیجه مقتضای عقل هر عاقلی احتمال وجود خالق منعم است. این احتمال یک وجوب فحص عقلی در پی دارد و عقل می‌گوید اگر فحص نکنی ممکن است به مخالف خالق بیفتی و مستحق عقاب بشوی. که این وجوب فحص، وجوب فحص اول است.

و از طرفی یک حکم عقل عملی هم در اینجا وجود دارد که مسئله حق طاعت است؛ و عقل می‌گوید ممکن است خالق وجود داشته باشد که حق طاعت دارد. لذا فحص از وجود خالق که حق طاعت دارد واجب است عقلاً.

و بعد از التفات به وجود خالق، این مسئله مطرح می‌شود که اگر فحص نکنم ممکن است از ناحیه مخالفت خالق به من ضرری برسد. و اینجاست که وجوب فحص دوم مطرح می‌شود که بعد از اینکه مکلف به وجود خالق منعمی که حق طاعت و حق

عقاب دارد، پی بُرد، عقل می‌گوید چون حق عقاب دارد، وجوب فحوص از مأمّن عقاب لازم است؛ یعنی فحوص از تکالیف خالق و عمل به آن.

آغاز مسئله اصول، همین مسئله «حق الطاعة» است و مکلف اولین مرتبه‌ای که بعد از بحث کلامی در وجوب فحوص اول و وجود خالق به آن وارد می‌شود این است که خالق حق طاعت دارد و هنگامی که حق طاعت داشت، حق کیفر دارد.

در نتیجه این فحوص دوم، علم و قطع اجمالی به تکالیف الزامی حاصل می‌شود و عقل حکم به وجوب اطاعت مولا در این تکالیف دارد.

بنابراین اولین حالتی که مکلف در برخورد با تکلیف شرعی دارد، قطع اجمالی به تکلیف است؛ و هنگامی که علم اجمالی به تکلیف وجود داشت، عقل حکم به تحصیل مأمّن می‌کند و این مأمّن یا با قطع تفصیلی به خود تکلیف حاصل می‌شود، و یا با قطع تفصیلی به حجیت دلیل تکلیف حاصل می‌شود و یا مکلف باید به احتیاط عمل کند تا مخالفت شارع منتفی شود؛ لکن در محل خود گفته‌ایم احتیاط فرض است و مورد عملی ندارد و علم بدون احتمالات تکالیف ممکن نیست و احتیاط هم در نهایت به حجت برمی‌گردد و شارع باید بگوید چه نوع احتیاطی جایز است و چه نوع احتیاطی جایز نیست؛ بنابراین، این علم اجمالی یا به قطع به خود حکم و یا قطع به دلیل آن حکم منتهی می‌شود.

بحث در اصول فقه، بحث «منجزیت» و «معنریت» است و «دلیل» در اصول آنچه تکلیف معلوم بالاجمال مولا را برای ما تنجیز کند و یا ما را از استحقاق عقاب شارع معذور بدارد. اگر درباره قطع در اصول بحث می‌شود به دلیل منجزیت قطع است نه کاشفیت آن و بحث قطع زمانی می‌آید که ما قائل به حق الطاعة شویم.

بنابراین ما اصلاً در اصول اتباع از ظن نداریم و فقط قطع است و تا قطع بر دلالت دلیل پیدا نکنیم، نمی‌توانیم به آن عمل کنیم و منجزیت و معنریت وجود ندارد و

این بحث منجزیت و معذریّت چیزی نیست که از خودمان گفته باشیم، بلکه دلیل قرآنی هم دارد که می‌فرماید: «عَذْرًا أَوْ تَذَرًا»^۱ و بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعَ»^۲ یعنی بحث عقاب را مطرح می‌کند.

بنابراین ما در علم اصول به دنبال «منجزیت» و «معذریّت» هستیم و اما اینکه شارع به چه دلیل احکام را جعل کرده و آیا به خاطر کاشفیت از واقع است و یا به مصلحت دیگر کار ما نیست و اگر جایی بخواند بحث شود در فلسفه علم اصول است.

پایان

^۱ . سورة مرسلات: 6.

^۲ . همان: 7.